

عوامل مؤثر بر مناسبات ایران و عثمانی در دوره زندیه*

_____ عبدالله متولی**

چکیده

ایران در مرزهای غربی خود گرفتار چالشی سنتی با امپراتوری عثمانی بوده است. زمینه‌های این رویارویی از اوایل دوره صفویه آغاز و به تناوب تا اتمام متأخر امتداد یافت. عکس‌العمل ایران به تهاجمات مکرر عثمانی‌ها، مبتنی بر شرایط داخلی کشور، دارای فراز و فرود بود. در عین حال، عثمانی‌ها نیز بر اساس وضعیت درونی خود و یا میزان گرفتاری در جنگ‌های اروپایی، در مرزهای ایران فعالیت می‌کردند. در دوره کریم‌خان زند، عثمانی‌ها تحت تأثیر عوامل خاص، چندان تمایلی به ایجاد تحرک در مرزهای ایران نداشتند، اما کریم‌خان با آگاهی از شرایط داخلی و بین‌المللی عثمانی، سیاست فعالانه‌ای را در مرزهای غربی دنبال نمود. عملکرد او در منطقه کردستان و محدوده بصره در پیوند با سیاست‌های کلی او در خلیج فارس بود. تسلط چند ساله ایران بر بصره نیز متأثر از همین سیاست بود. در این نوشتار، سیاست و عملکرد کریم‌خان در مرزهای غربی و نگرش او در خلیج فارس مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در عین حال، این مسئله نیز مورد تحلیل قرار می‌گیرد که آیا عملکرد خان زند مبتنی بر شیوه‌ای آگاهانه بود؟ و اینکه اقدامات او چه نتایج و پیامدهایی را در پی داشت؟

کلیدواژه‌ها: کریم‌خان زند، عثمانی، خلیج فارس، بصره، کردستان.

* تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۳/۲۶.

E-mail: a_motevally@araku.ac.ir

** تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۲/۱۰.

** استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک.

مقدمه

دوره حکومت زندیه، گرچه از لحاظ زمانی در گستره تاریخ ایران طولانی نیست، اما به عنوان یک حلقه اتصال در تسلسل تاریخی، جایگاه خاص خود را دارد. همانند سایر سلسله‌های حکومتی پیشین که با تحركات قبیله‌ای و در جدالی مستقیم با سایر قبایل و کانون‌های قدرت‌طلب، راه خود را به عرصه قدرت هموار کردند، کریم‌خان زند نیز با اتکا بر توانمندی‌های شخصی و حمایت قبیله‌ای، توانست سایر رقبا را که در عرصه سیاسی و نظامی، هم‌عرض او بودند، از پیش رو بردارد و از دل یک دوره پراضطراب و آشوب، جلوه‌ای از آرامش را با تشکیل یک حکومت مرکزی به مردم عرضه نماید. حکومت خان زند در عرصه داخلی و خارجی همانند سلسله‌های پیشین، میراث‌دار برخی بحران‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت بود. نافرمانی‌های داخلی که ناشی از خودخواهی‌های سیاسی و یا اقتصادی بود، در شکل طغیان‌های فردی و گروهی بخشی از دل‌مشغولی‌های کریم‌خان را شکل می‌داد. در عرصه برون مرزی هر چند از حجم تهاجمات فراگیر مرزی کاسته شده بود، اما به طور کامل، زندیان فارغ از نگرانی‌های مرزی نبودند. در مقایسه با دوره قبل، در مرزهای شمال شرق، کریم‌خان گرفتاری خاصی نداشت، اما در مرزهای شمال غرب و غرب، حضور و نفوذ بیگانگان همچنان دوام داشت. البته بیشترین گرفتاری‌های خان زند در محدوده خلیج فارس بود، به لحاظ اینکه برخی قبایل و همچنین تعدادی از شرکت‌های اروپایی در این منطقه فعالیت می‌کردند. به نظر می‌رسد تمرکز اصلی کریم‌خان نیز بر حل بحران‌های این محدوده و به نوعی حفظ حاکمیت و تسلط ایران بر این قسمت بوده است. قطعاً بخش مهمی از تحولات این منطقه به عملکرد عثمانی‌ها در بین‌النهرین باز می‌گشت. نقطه تماس و برخورد ایران و عثمانی در این دوره، بیشتر معطوف به منطقه بصره و به نقش آفرینی پاشای بغداد و حاکم بصره در تقابل با خان زند

برمی‌گشت. آنچه در این پژوهش نیز مورد جستجو و پرسش قرار می‌گیرد، دریافت این نکته است که برخوردهای ایران و عثمانی در دوره زندگی بر چه رویکردهایی مبتنی بوده است؟ علاوه بر این، سؤالات فرعی دیگری نیز مطرح می‌شود که خطرپذیری دو قدرت، تا چه مرحله‌ای پیش می‌رفت؟ در عین حال، شرایط داخلی عثمانی‌ها چگونه بوده است؟ و اینکه عملکرد کریم‌خان مبتنی بر یک سیاست انفعالی بود، یا مبتنی بر هوشیاری و مطابق با شرایط، اهداف خود را دنبال می‌کرد؟ و در نهایت اینکه مرکز ثقل تصمیم‌گیری عثمانی‌ها در استانبول، یا بغداد قرار داشت؟

چشم‌اندازی از تحولات داخلی ایران

با سقوط دولت دیرپای صفویه در سال ۱۱۳۵ق تا برآمدن و استقرار قاجاریه در ۱۲۱۰ق، ایران یک مرحله گذار تاریخی را پشت سر گذاشت. ویژگی‌های این دوره نسبتاً بلندمدت، فقدان شکل‌گیری یک سلسله پایدار حکومتی بود؛ گرچه در ظاهر امر، اسامی افشاریه و زندیه چشم‌انداز اعمال حاکمیت دو سلسله را در طول این دوران نشان می‌دهد، اما واقعیت مسئله این است که حیات سیاسی مبتنی بر آرامش و یکپارچگی مملکتی در تحت هر دو عنوان، فقط بخش‌های نسبتاً کوتاهی را شامل می‌شد و زمان عمده‌ای از محدوده ذکر شده را بایستی عرصه بحران‌ها و جدال‌های پایان‌ناپذیر دانست که فضای متزلزل، پریشان و نامطمئنی را برای جامعه به همراه داشت. منازعات فراگیر قدرت در کنار دخالت‌های مکرر برون‌مرزی، بخش مهمی از ماهیت تحولات این دوره را رقم می‌زد. کانون‌های قدرت طلب پس از سقوط صفویه، عبارت بودند از: افغان‌ها در بخش‌های مرکزی و جنوبی، سید/حمدخان در بخش‌هایی نظیر کرمان و فارس (مرعی، ۱۳۶۲: ۶۹)، شاه تهماسب دوم در مناطق شمال غرب و شمال، فتحعلی‌خان قاجار در

شمال، نادر در مرزهای شمالی خراسان و ملک محمود سیستانی در بخش‌هایی از خراسان. (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳) پس از چندین سال منازعه و جدال بین این مراکز قدرت‌طلب، در نهایت نادرشاه توانست دوره کوتاهی از تمرکز قدرت را پدید آورد که اندکی بیش از یک دهه نپایید. نادر با تمامی شأن و شوکتی که در عرصه مدیریت نظامی از خود بروز داد، نتوانست در عرصه کشورداری و ایجاد مبانی مستحکم، کامیاب شود. به بیان دیگر او شالوده‌های سیاسی و اداری پایدار و ارزشمندی برای تداوم قدرت سیاسی یکپارچه در کشور پایه‌ریزی نکرد. بنابراین در سال ۱۶۰۱ ق پس از کشته شدن او، تمام بحران‌های فرو خفته در زیر سایه اقتدار نظامی وی، سر برآورد. بازماندگان نامطمئن و ناتوان، سپاهیان چند قومیتی و از طرف دیگر، ارائه عملکردی خشونت‌بار در سال‌های پایانی حکومت، تنها میراث مهم نادری بود که بلافاصله در شکل‌های مختلف، آثار خود را بر جای گذاشت. قتل و خونریزی و انتقام‌جویی در میان بازماندگان وی، به اصلی‌ترین موضوع حکومتی مبدل شد. (مرعشی، ۱۳۶۲: ۹۶) کشتار بیشتر خاندان نادر به دست علیقلی میرزا، حاکی از عمق کینه‌جویی درون خاندانی داشت. (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴۲۷) جدال عادل‌شاه و برادرش ابراهیم میرزا که در نهایت، به مرگ زود هنگام هر دو انجامید، ثمره فقدان اعتماد خویشاوندی بود. تداوم حکومت شاهرخ نابینا نیز در سایه مدارای کریم‌خان امکان دوام و بقا یافت.

در کنار چالش‌های خویشاوندان افشاری که خود را مدعی اصلی حکومت می‌دانستند، جدال و نزاع در عرصه‌ای دیگر، و بیرون از حلقه افشاریه ادامه داشت. درست به مانند سال‌های پس از سقوط صفویه، در این مرحله نیز مراکز قدرت‌طلب از نقاط مختلف کشور زورمندی خود را به نمایش گذاشتند. (مرعشی، ۱۳۶۲: ۱۴۸) تقریباً اکثر این مدعیان به جز خان قاجاری دستی در ارتش نادری داشتند. اما مسلماً در دوره قبل

به واسطه ادعاهای قدرتمداری، نادرشاه را مجاب کرده بودند که برای جلوگیری از تحرکات بی‌موقع آنها، به طور مستقیم بر آنها اعمال قدرت نماید، اما با مرگ نادر، این نظارت مستقیم از بین رفت و درگیری‌ها به شکل آشکار و بی‌واسطه، خود را نشان داد. احمدخان درانی راه افغانستان را در پیش گرفت تا پس از آن با طرح ادعاهای او و بازماندگانش، حاکمیت مستقیم ایران بر این منطقه کم‌کم رنگ ببازد. رحیم‌خان ازبک و همراهانش به ماوراءالنهر بازگشتند تا نفوذ ایران در این محدوده نیز کم‌رنگ شود. آزادخان افغان از درون درگیری‌های خاندانی افشار سر برآورد و در آذربایجان مدعی قدرت شد و در طی توافق با فتحعلی‌خان افشار/رومی قلمرو جنوب ارس را محدوده حکومتی خود قرار داد. (همان: ۱۴۹) کریم‌خان نیز در مناطق غربی و مرکزی در پی کسب موقعیت برآمد. محمدحسن‌خان قاجار که دیرزمانی به انتظار نشسته بود، از استرآباد راهی غرب و جنوب شد. البته افراد محلی دیگری مانند فتحعلی‌خان در ارومیه، علیمردان‌خان در بختیاری و مهرعلی‌خان در همدان مناطق خودمختاری را برای خویش پدید آوردند. (نوابی، ۱۳۷۶: ۱۳۳)

کریم‌خان زند با شیوه جنگ و گریز، در پی یافتن موقعیت برتر و کسب قدرت برآمد. گرچه در فراز و فرود منازعات، بعضاً تا مرحله نابودی کامل پیش رفت، اما بخت مساعد او و شجاعت ذاتی و دل بستن مناطق میانی کشور به وی، سبب شد تا پیروزی‌هایش نسبت به رقبا چشمگیرتر باشد. هم‌پیمانی او با ابوالفتح‌خان و علیمردان‌خان بختیاری هر چند کوتاه‌مدت بود، اما برخی از ساکنان مناطق اصفهان و شیراز و بختیاری را به وی متمایل نمود. شاید طرح جانشینی اسماعیل سوم نیز به منظور جلب نظر عموم، بی‌تأثیر نبوده باشد. (مرعی، ۱۳۶۲: ۱۴۵) غلبه نهایی بر آزادخان افغان باعث شد تا در مناطق غرب و شمال غرب، نفوذ قابل توجهی به دست آورد. سپس در چند مرحله رفت و برگشت،

توانست محمدحسن خان قاجار را نیز از گردونه رقابت خارج نمایند (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷: ۲۵) و در مناطق شمالی نیز صاحب موقعیت شود. اقدامات نظامی دیگری در مناطقی مانند کرمانشاه، ارومیه و کرمان جایگاه خان زند را به مرحله تثبیت نزدیک نمود. در نهایت پس از یک دهه منازعات نفس‌گیر و پردامنه که همراه با صدمات فراگیر اقتصادی و اجتماعی بود. (کلانتر، ۱۳۶۲: ۴۳) کریم‌خان شیراز را موضع استقرار خود قرار داد و پایه‌گذار سلسله نه چندان با دوام زندیه شد که همانند دوره افشاریه، تنها شاه نام‌آور و دیرپای آن، خودش بود؛ زیرا بازماندگانش چیزی فراتر از بر جای ماندگان نادرشاه نبودند.

دورنمای مناسبات با عثمانی و عوامل مؤثر بر آن

مناسبات ایران و عثمانی از سال ۹۲۰ق و در پی جنگ چالدران به صورت مستقیم درآمد. پیش از این، هنوز عثمانی‌ها چشم‌انداز بی‌واسطه و پردامنه‌ای به مسائل مشرق نداشتند. به دلایلی چند، از جمله: سیاسی، اقتصادی و دینی، تمایلات و حضور آنها به صورت مستقیم به سمت اروپا معطوف بود، اما شکل‌گیری دولت صفویه در مرزهای شرقی با باورهای متمایز مذهبی، بافت دینی منطقه آناتولی را برای عثمانی‌ها با یک مشکل جدی مواجه ساخت. با اوج‌گیری تبلیغات مریدان صفویه در آناتولی و گسترش دامنه هواداران آنها، عثمانی‌ها خطر را بیش از پیش احساس نمودند. عثمانی‌ها که از ارتشی مقتدر و منظم و باسابقه بهره می‌بردند در برابر صفویه نو پا در نبردهای رویارو، پیروز میدان بودند. استفاده از آتشبارهای سبک و سنگین که هنوز در ارتش ایران مرسوم نشده بود، عملاً توانمندی رزم‌های انفرادی قزلباشان صفویه را ناکارآمد می‌ساخت. در دوره حکومت دومین شاه صفویه، یعنی تهماسب یکم، عثمانی‌ها اوج

اقتدار حاکمیت سیاسی خود را تجربه می‌کردند. تهاجمات مکرر سلطان سلیمان قانونی تنها با شیوه جنگ‌های نامنظم تهماسب با ناکامی قطعی مواجه شد. اما ثمره این یورش‌های فراگیر، باعث از دست رفتن بخشی از قفقاز و مهم‌تر از آن، خروج کامل بین‌النهرین از حاکمیت سیاسی ایران شد. (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۲۲) با استقرار عثمانی‌ها در مناطق مهم بین‌النهرین مانند بغداد و بصره، عملاً صفویان با عثمانی‌ها همسایه شدند و اکنون صحنه برخوردها از کرانه‌های شمال غرب خلیج فارس تا نواحی شمال گرجستان امکان‌پذیر شد. پس از قرارداد زهاب در ۱۰۴۹ق که باعث از دست رفتن بغداد شد و خطوط مرزی ایران و عثمانی به طور نسبی مشخص گردید (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۷۳)، یک دوره نسبتاً طولانی از بی‌تحركی در برخوردهای طرفین پدید آمد. با سقوط صفویه و ایجاد فضای ناپایدار سیاسی در ایران، عثمانی‌ها موقعیت را مناسب دیده و بخش‌های وسیعی از مناطق غربی ایران را اشغال کردند. این حضور، تا ظهور قدرتمندان نادرشاه تداوم یافت. با آغاز اقتدار نادری، دوره پر دامنه‌ای از جدال‌های نظامی بین ایران و عثمانی در مسیر طولانی دو کشور آغاز شد. نکته حائز اهمیت در این دوره از جنگ‌ها به جز در نبرد دیاله، پیروزی‌های مکرر ایران بر عثمانی‌ها بود. برخوردهای ایران و عثمانی در این دوره علاوه بر تقابل مستقیم نظامی، شکل دیگری نیز داشت که با دوره پیشین متفاوت می‌نمود. نادر در عرصه دینی نیز همپای مجادلات نظامی، تلاش بی‌وقفه‌ای آغاز کرد، تا در ذهنیت عثمانی‌ها از لحاظ نگرش به مذهب شیعه دگرگونی ایجاد نماید. قبولاندن مذهب جعفری به عنوان یکی از مذاهب رسمی مسلمانان، از سیاست‌های کلی نادر در برخورد با عثمانی‌ها بود. گو اینکه در این مسیر، از تهدید و تهاجم تا گفتگو و مباحثه، مراحل متعددی پشت سر گذاشته شد. (هنوی، ۱۳۷۷: ۱۶۵) اما همانند جدال‌های نظامی، در نهایت نتیجه قاطعی حاصل نشد و عثمانی‌ها و علمای آن دیار با وجود

تشکیل جلسات متعدّد با فرستادگان مذهبی نادر، از عرصهٔ تعصب‌آمیز خود عدول نکردند و به نظر می‌رسد نادر نیز در مراحل پایانی عمر خود، با بی‌تفاوتی از کنار آن گذشت. همان‌طور نیز در برخوردهای نظامی هم با وجود اینکه در چندین مرحله، بغداد را محاصره و در آستانه سقوط قرار داد و شکست‌های سنگینی بر عثمانی‌ها وارد ساخت، اما در سال ۱۱۵۹ق در قرارداد ساوجبلاغ همان شرایط قرارداد زهاب را مبنای مرزبندی دو کشور قرار دادند. (مروی، ۱۳۷۴: ۱۱۸۱) اما در نهایت مسائل اصلی و بحران‌زا در مناسبات دو کشور بر جای خود باقی ماند و زمینه برای برخوردها فراهم بود. نامشخص و دقیق نبودن مرزهای جغرافیایی، امکان بروز درگیری‌ها را به صورت بالقوه حفظ می‌کرد و ضمانت مرزهای موجود به شرایط داخلی دو کشور باز می‌گشت. اختلافات مذهبی دیرپا که نادر نیز نتوانست تعدیلی در آن انجام دهد، خطر جدی برای تداوم درگیری‌ها بود. تمایلات قبلی ایرانی‌ها به زیارت اماکن مقدّسه و علاقه‌مندی تجّار ایرانی به داد و ستد با شهرهای بین‌النهرین و همچنین حفظ مسیر سنتی تجاری از این منطقه به سوی حلب و دریای مدیترانه، از دیگر محورهای مورد توجه طرفین بود که می‌توانست بالقوه زمینه‌ساز درگیری یا مشاجره باشد. عشایر و قبایل مرزی و تمایل طرفین به حمایت از این عناصر نیز می‌توانست آغازگر تحرک نظامی در مرزها باشد.

سیر تحولات در مرزهای غربی در دورهٔ کریم‌خان زند

به لحاظ سابقهٔ برخوردهای طولانی مدت ایران و عثمانی، بایستی اذعان کرد علل و عوامل شکل‌گیری و تداوم این درگیری‌ها در دورهٔ زندیه برطرف نشده بود. به بیان دیگر مناسبات دو طرف، هنوز به مرحله‌ای از تشبیت نهایی نرسیده بود. به همین دلیل، هر حادثه یا رویدادی که منافع یکی از طرفین را در معرض تهدید قرار می‌داد، می‌توانست

عامل بالقوه‌ای برای بروز درگیری‌ها باشد. در نگرش به مسائل کلی دوره زندیه در مرزهای غربی می‌توان دریافت که برخی علل زمینه‌ای برای ایجاد چالش بین دو قدرت به قوت خود باقی هستند. در عین اینکه عوامل سنتی تقابل، همچنان خودنمایی می‌کردند. مناسبات دو طرف تحت تأثیر علل جدیدی نیز قرار می‌گرفت که می‌توانست عرصه را برای برخورد مستقیم، هموارتر سازد. اما به نظر می‌رسد در کنار عوامل بالقوه و بالفعلی که در این دوره، مقدمات لازم را برای درگیری فراهم ساخته بود، عامل مهم‌تری وجود داشت که تمام عوامل سنتی و جدید را تحت تأثیر قرار داده و بر مشکل و نوع رویارویی تأثیرگذار بود. این شرایط به فضای داخلی ایران و عثمانی و در عین حال به نوع رویکرد دو طرف به سطح مناسبات باز می‌گشت. به نظر می‌رسد حوادث پیش آمده در مرزهای غربی ایران در این دوره، پیش از آنکه محصول میراث سنتی و تاریخی باشد، از شکل نگرش و برآورد آنها از شرایط جدید متأثر می‌شد. اگر از پایان دوره صفویه چشم‌انداز کلی مسائل ایران و عثمانی را دنبال کنیم، چند مرحله اساسی متصور است: نخست رویکرد تهاجمی و توسعه‌طلبانه عثمانی‌ها نسبت به مرزهای غربی ایران که حاصل خلأ قدرت در داخل کشور بود. دوم واکنش سریع و مقتدرانه نادر که عثمانی‌ها را غافلگیر کرده و آنها را به بازگشت به شرایط پایانی دوره صفویه متمایل ساخت و مرحله سوم که به سال‌های پس از مرگ نادرشاه افشار و دوره کریم‌خان زند باز می‌گردد، تلاش عثمانی‌ها برای حفظ وضع موجود و پرهیز از هرگونه تحریک ایران و از طرف دیگر آگاهی کریم‌خان از فضای حاکم بر عثمانی و آغاز تلاش برای بهره‌برداری از شرایطی که پیش آمده بود.

به نظر می‌رسد عملگرایی کریم‌خان در مرزهای غربی هر چند متأثر از عوامل سنتی و شکل‌گیری برخی حوادث جدید بود، اما در نهایت امر از برداشت عمومی او از موقعیت و توان عمومی عثمانی‌ها ناشی می‌شد. در ادامه این مبحث، ضمن بررسی و توضیح

برخی از عوامل بحران‌زا در شکل‌گیری مناسبات این دوره، سطح عملکرد نیروهای زندیه را تشریح خواهیم کرد و در پایان، موقعیت و شرایط عثمانی‌ها نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری برخوردها

۱. افزایش جایگاه و موقعیت بصره به عنوان یک کانون تجاری: اگر اولویت‌های سیاسی و اقتصادی کریم‌خان زند را مورد نظر قرار دهیم، بی‌تردید کرانه‌های خلیج فارس مهم‌ترین آنها محسوب می‌شود. چشم‌انداز سیاسی و تجاری این منطقه، تحت تأثیر عملکرد قبایل و گروه‌های حاشیه‌نشین آن از یک طرف و کمپانی‌های تجاری اروپایی از طرف دیگر قرار داشت. در غیاب قدرت صفویه و سپس در دوره پس از مرگ نادرشاه، این دو گروه تکاپوهای فراوانی برای استحکام موقعیت و توسعه قلمرو سیاسی و تجاری کردند. کمپانی‌های خارجی در رقابت با یکدیگر در تلاش بودند تا بهترین و کم‌خطرترین مراکز و کانون‌های استقرار را برای خود فراهم سازند. در دستیابی به این هدف، به هر شیوه ممکن سعی می‌کردند با قبایل و گروه‌های سواحل شمالی و جنوبی هم‌پیمان شوند. قبایل نیز در تلاش بودند که عرصه بیشتری را برای تجارت خود به دست آورند. قطعاً این رویکردهای منفعت‌طلبانه، زمینه را برای برخوردها، گریزن‌ناپذیر کرد. در بحبوحه چنین فضایی، کریم‌خان توانست در جدال با رقبای داخلی خود به موقعیت بالاتری دست یابد و قدرت خود را در شیراز تثبیت نماید. پس از آن، ایفای نقش فعال در مناسبات سیاسی و تجاری خلیج فارس و اعاده قدرت ایران به دغدغه اصلی او مبدل شد. نگرش تجاری کریم‌خان، موضوعی بدیهی است. او رونق بخشیدن به تجارت در جنوب کشور را با جدیت دنبال می‌کرد. (نیبور، ۱۳۵۴: ۲۰۷)

اجرای این مهم، بدون برقراری نظم سیاسی در خلیج فارس امکان‌پذیر نبود. استفاده از زبان تهدید و ترغیب در خصوص قبایل فعال در این منطقه و سرکوب مستقیم تعدادی از آنها در همین باره، قابل تفسیر و ارزیابی است. گام بعدی او، رونق بخشیدن به برخی مراکز سنتی و جدید تجاری در خلیج فارس بود. بندرعباس، هرمز، بوشهر، خارک از مراکز مهم و مورد توجه در این دوره بودند. کریم‌خان به این موضوع واقف بود که کمپانی‌های خارجی به ویژه انگلیسی‌ها نقش مهمی در تجارت خلیج فارس دارند؛ به همین لحاظ، ضمن اینکه تلاش می‌کرد آنها در کانون‌های تجاری ذکر شده فعال باشند (امین، ۱۳۶۷: ۹۱)، مراقب بود که سیاست یک‌جانبه تجاری را بر ایران تحمیل نکنند و مناسبات، بر یک روال متعادل داد و ستد قرار گیرد تا از خروج نقدینه ایران، جلوگیری شود. البته این رویکرد اقتصادی با نگرش کمپانی‌ها که هدف اصلی آنها دستیابی به سود بیشتر و نقدینه بود، چندان همخوانی نداشت. به هر روی، تلاش‌های خان زند برای پیشبرد مقاصد تجاری، بعضاً با موانع جدی مواجه می‌شد که او را از اعمال سیاست فعال در عرصه خلیج فارس، باز می‌داشت. به نظر می‌رسید او برای آنکه بتواند با قاطعیت بیشتری دیدگاه‌های خود را بر کمپانی‌های خارجی بقبولاند، لازم بود گزینه‌های جانشین برای فعالیت تجاری آنها را حذف نموده، یا تحت تسلط خود قرار دهد. حضور مقتدرانه در آب‌های خلیج فارس، مستلزم داشتن ناوگان دریایی بود که کریم‌خان در این زمینه نیز به شدت دچار مشکل بود (نیبور، ۱۳۵۴: ۱۷۳) و کمپانی انگلیسی نیز در این خصوص، کمک محسوسی به خان زند، نرسانده بود. (امین، ۱۳۶۷: ۹۸) بنابراین او با آگاهی از این مصادیق، می‌دانست چنانچه برخی کانون‌های تجاری دور از دسترس ایران، در کنترل وی قرار گیرد، عملاً هر تحرک تجاری به ویژه توسط خارجی‌ها، ناچار از پذیرش دیدگاه‌های مرکزی ایران خواهد بود. اما آنچه در این زمینه ملموس و قابل توجه بود، به

تناسب فعالیت مراکزی مانند مسقط و بصره از اهمیت و جایگاه مناطقی مثل هرمز و بندرعباس کاسته می‌شد. (پتر و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۱۶) این روند در یک فرآیند تاریخی صورت گرفته بود؛ زیرا هرمز در مرحله آغازین فعالیت اروپاییان قرار داشت، اما در دوره زندیه این تمرکز به شکل جدی در حال انتقال مرحله‌ای به منتهی‌الیه خلیج فارس تغییر جهت داد. آگاهی خان زند از این روند، و نگرانی وی از اینکه در صورت متوقف نشدن آن، عملاً بنادر شمالی خلیج فارس رونق تجاری خود را به نفع بصره از دست بدهند، دور از ذهن نیست. بصره می‌توانست نقطه محوری در تجارت دریایی و خشکی باشد. جایگاه سنتی آن به عنوان مسیر تجاری که از جنوب غربی ایران به حلب متصل می‌شد (ورهام، ۱۳۶۶: ۱۹۲)، در شکل جدید، می‌توانست فعالیت خود را تشدید کند. در عین حال، پوشش تجاری کل منطقه بین‌النهرین تا استانبول و دمشق می‌توانست در این بندر متمرکز شود. (امین، ۱۳۶۷: ۸۵) با وجود این دغدغه‌ها بود که کریم‌خان به موقعیت مهم و خطرآفرین این بندر برای تجارت عمومی ایران واقف شد. استقرار جدی پایگاه تجاری هلندی، سپس انگلیس و فرانسه در آنجا، ذهن خان زند را بیشتر پریشان نمود. (ویلسون، ۱۳۶۶: ۲۱۴) این مسئله زمانی برای او بیشتر خطرناک جلوه کرد که انگلیسی‌ها در چندین نوبت به واسطه اتکایی که در این منطقه داشتند، سعی کردند کریم‌خان را تحت فشار قرار دهند و از همکاری جدی با او، طفره رفتند. در ماجرای سرکوب میرمهنا آنها علی‌رغم وعده کمک به خان زند، ناوگان خود را از معرکه کنار کشیدند و یا در ماجرای بنی کعب به نوعی بر ضد کریم‌خان موضع‌گیری نمودند.

۲. اعراب بنی کعب و بدعه‌دی عثمانی‌ها: اعراب بنی کعب که در دوره شاه عباس به خوزستان کوچ کرده بودند، در سال‌های پس از سقوط صفویه، نقش فعال‌تری در عرصه تحولات این منطقه ایفا کردند. گسترده‌گی فعالیت آنها در خلأ قدرت مرکزی ایران، بعضاً

بخش وسیعی از خوزستان را شامل می‌شد؛ به همین لحاظ، نادر مجبور شد عملیات نظامی پردامنه‌ای را در این منطقه ساماندهی کند و آنها ناگزیر تابعیت نادر را پذیرفتند. (شعبانی، ۱۳۶۵: ۶۹) پس از مرگ نادرشاه، آنها تحت هدایت شیخ سلیمان، رهبر قدرتمند خود، محدوده وسیع‌تری را در تسلط خویش گرفتند. به نظر می‌رسد فعالیت‌های این قبیله تا محدوده بصره امتداد داشت؛ به گونه‌ای که برخی منافع تجاری این منطقه را تحت تأثیر قرار دادند. عمرپاشا، والی بغداد، که از قدرت گرفتن کریم‌خان زند در ایران آگاه شده بود، با اعزام سفیری به شیراز، اجرای اقدامی هماهنگ بر ضد بنی‌کعب را خواستار شد. او پذیرفت مخارج این اردوکشی را بر عهده بگیرد. (موسوی نامی، ۱۳۶۳: ۱۲۷) گو اینکه کریم‌خان به یک اقدام نظامی علیه بنی‌کعب دست زد، اما عثمانی‌ها به وعده‌های داده شده عمل نکردند و خاطر خان زند را مکدر ساختند؛ به گونه‌ای که زمینه برای دلخوری او از پاشای بغداد فراهم شد و وی را بر آن داشت تا در فرصت لازم، والی بغداد را گوشمالی دهد. (رجعی، ۱۳۸۳: ۲۲۲)

۳. نقش عثمانی‌ها در ماجرای مسقط و میرمهنا: از دیگر عوامل ظاهری که به عنوان محرک کریم‌خان در برخورد با عثمانی‌ها ذکر شده است، ماجرای لشکرکشی زکی‌خان زند به سمت مسقط و چگونگی قتل میرمهنا بود. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، کریم‌خان برای اعمال حاکمیت مستقیم بر خلیج فارس، می‌بایست برخی کانون‌های ناآرام را مطیع نماید. بندر مسقط یکی از مراکز مهم از لحاظ نظامی محسوب می‌شد. خان زند به لحاظ صدماتی که ساکنان آن، برای تجارت خلیج فارس ایجاد کرده بودند، مصمم شد بر آنجا تسلط یابد. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۸۳) به دلیل فقدان ناوگان دریایی، درصدد برآمد از مسیر سواحل و از طریق بصره، سپاهیان را به طرف مسقط هدایت کند. اما حاکم بصره علی‌رغم خواست کریم‌خان از پذیرش همکاری، طفره رفت (نوایی،

۱۳۷۶: ۹۱) و لشکرکشی سال ۱۸۰۱ ق زکی خان زند از طریق هرمز به سوی مسقط با ناکامی مواجه گردید. ظاهراً کریم خان یکی از عوامل این ناکامی را در عدم همکاری عثمانی‌ها جستجو می‌کرد.

میرمهنا نیز علی‌رغم اینکه پیش از این، تابع کریم خان شده بود، در بندر ریگ و جزیره خارک رفتارهای خودسرانه پیش گرفت. هم او بود که هلندی‌ها را در سال ۱۶۹۱ ق از خارک بیرون راند و تلاش خان زند با همکاری انگلیسی‌ها برای سرکوب مهنا ثمربخش نبود. سرانجام در سال ۱۸۳۱ ق تحت فشار شدید نیروهای زند، میرمهنا از خارک متواری شد و در سواحل بصره گرفتار آمد. ظاهراً حاکم بصره مستقیماً یا به دستور پاشای بغداد که او را خطر جدی برای سلامت مسیر تجاری بصره در خلیج فارس می‌دانست، به سرعت به قتل رسانید. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۷۸) این قتل با عکس‌العمل شدید کریم خان مواجه شد. کتاب *رستم‌التواریخ* متن نامه‌ای را درج کرده و اعتقاد دارد که کریم خان این متن عتاب‌آمیز را برای سلیمان پاشا، حاکم بصره، فرستاده است. در بخشی از متن نامه می‌نویسد:

... ای بی‌ادب! غلط بسیار بزرگی از تو صادر و جرم بسیار عظیمی از تو ظاهر شده، تنبیه تو بر ما لازم و به تحذیر تو عازم می‌باشیم، ای بیخرد ناهوشیار، چاکر یاغی روگردان ما را تو چرا بر دار کردی؟ تنبیه چاکر گناهکار بر آقای وی است، نه بر غیر و در حقیقت میرمعنا (مهنا) صاحب سیف و قلم و به کمالات صوریه و معنویه آراسته بود از کشور روم خونبهایش بیش است، پس بر ما واجب و لازم است که خونبهای چاکر رشید نامور خود را از تو بگیریم. (آصف، ۱۳۵۲: ۴۰۰)

۴. مشکلات سنتی بین ایران و عثمانی: دل‌بستگی‌های مذهبی ایرانیان به اماکن بین‌النهرین، امری بدیهی و مسلم بود. در عین حال، تردد به این مناطق از باب زیارت و تجارت، یا عزیمت به حج، یکی از موضوعات ریشه‌دار بین طرفین محسوب می‌شد. در

این دوره نیز وجود برخی رفتارها باعث طرح مجدد این مسئله گردید و زمینه را برای نارضایتی ایران فراهم نمود. در این زمان، پاشای بغداد به دریافت وجوهی به عنوان عوارض از زائران ایرانی پرداخت و از این طریق، آنها را تحت فشار قرار داد. هر چند در دوره‌های پیشین به شکل‌های مختلفی زائران، دچار محدودیت و مضایق می‌شدند، اما ظاهراً دریافت وجه از باب عزیمت به حج، امر جدیدی بود که باعث نگرانی ایرانی‌ها شد. (موسوی نامی، ۱۳۶۳: ۱۸۱) مسئله دیگری که در همین باره اتفاق افتاد، بروز بیماری فراگیر طاعون در بین‌النهرین بود. تعدادی از ایرانیان ساکن در اماکن مقدسه از این بیماری درگذشتند و پاشای بغداد به جای واگذاری اموال آنان به خویشاوندانشان در ایران، به ضبط دارایی‌های آنها پرداخت. شاکیان به دربار کریم‌خان روی آوردند و خان زند از عمرپاشا تحویل اموال را طلب نمود که البته به نتیجه‌ای نرسید. ظاهراً آنچه پاشای بغداد را به این اعمال وادار کرد، بیش از آنکه بهانه‌جویی و جنگ‌طلبی باشد به ناپایداری قدرت او در بغداد و مضایق مالی وی باز می‌گشت که البته باعث نارضایتی خان زند گردید.

نگرشی بر برخوردهای مستقیم

با مقدمات ذکر شده، کریم‌خان در دو عرصه به صورت مستقیم با عثمانی وارد منازعه شد. در منطقه کردستان که به صورت حضور مستقیم نظامی و با تهدید بغداد همراه بود و در منطقه جنوب غربی که به تسلط کامل بر بصره انجامید. عملکرد خان زند در منطقه کردستان بیشتر جنبه حمایتی و تهدیدی داشت. حمایت از برخی حاکمان کردستان بابان، سپس اعمال نفوذ در این منطقه که به نوعی، تهدید مستقیم بغداد نیز محسوب می‌شد. به نظر می‌رسد کریم‌خان، علی‌رغم آنکه پس از استقرار در شیراز، آنجا را ترک نکرد و همانند نادرشاه، سپاهیان را به صورت مکرر در مرزهای

غربی فرماندهی نمی‌کرد، اما زیر نظر داشتن تحولات بغداد و شیوه عملکرد حاکمان آنجا در مرزهای ایران، حاکی از هوشیاری او نسبت به این منطقه بوده است. دخالت مستقیم در عزل و نصب حاکم کردستان عراق از حساسیت او به مسائل این محدوده حکایت می‌کرد. مجادلات حاکمان کردستان بر سر کسب قدرت و دلبستگی برخی از آنها به حمایت ایران، زمینه لازم را برای اعمال نفوذ زندیه فراهم نمود. از جمله سلیمان پاشا که مدت قابل توجهی بر این منطقه حاکم بود، با رنجشی که از عثمانی‌ها داشت، به کریم‌خان پناه برد و ظاهراً با وساطت خان زند مجدداً به حکومت کردستان منصوب شد و در طول حاکمیت، همچنان تعلق خاطر خود را به دربار ایران حفظ نمود. (همان: ۱۷۸)

جانشین او که برادرش محمدپاشا بود، به لحاظ ابراز دلبستگی به دربار ایران، از حکومت کنار گذاشته شد و محمودپاشا برادر دیگر، جای او را گرفت. این جابه‌جایی که با رضایت دربار ایران صورت نگرفته بود، منجر به دخالت مستقیم کریم‌خان زند شد. خان زند سپاهی به همراه محمدپاشا و به فرماندهی علیمرادخان به سمت کردستان فرستاد تا حاکمیت پاشای مورد نظر خود را برقرار نماید. ظاهراً کریم‌خان پیش از فراهم نمودن ساز و برگ نظامی با ارسال نامه و به شکل مسالمت‌آمیز درصدد بود همچنان موقعیت و حرمت خود را در این منطقه بدون اعمال قدرت حفظ نماید، اما پاسخ نامساعد عمرپاشا، حاکم بغداد، او را وادار به دخالت مستقیم نمود. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۱۸) هر چند لشکرکشی علیمرادخان مقرون به نتیجه نشد و او به دلیل مستی در چنگ دشمن گرفتار آمد، اما نظر علی‌خان زند که جای وی را گرفته بود، نه تنها محمدپاشا را به حاکمیت کردستان رسانید، بلکه تحرکات نظامی خود را تا حومه بغداد نیز رسانید. (بری، ۱۳۸۱: ۲۷۳) اما حضور این سپاهیان در این منطقه، مستمر و پایدار نبود. لشکرکشی به کردستان که در حدود سال ۱۱۸۸ق صورت گرفت، مبتنی بر دو هدف اساسی بوده

است: نخست آنکه موقعیت و نفوذ سنتی ایران در این منطقه برقرار و پایدار باقی بماند و حکام این منطقه همچنان امیدوار به حمایت و پشتیبانی ایران باشند. دوم آنکه خان زند با این مانور نظامی، توانست ضمن برآورد قدرت نظامی پاشای بغداد، میزان حساسیت دربار استانبول را نیز مورد سنجش قرار دهد. آنچه برای کریم‌خان در مرزهای غربی بیشتر اهمیت داشت، خارج نمودن بصره از گردونهٔ تجاری خلیج فارس بود. بنابراین، سپاهیان او در کردستان نشان دادند که امکان تهدید مستقیم بغداد را داشته و در صورت لزوم برای تسلط بر این شهر، اقدام خواهند کرد. بنابراین، برگزاری چنین تحرکی در منطقهٔ کردستان، کریم‌خان را به اهدافی که مورد نظر داشت، نزدیک نمود. به همین دلیل تا این مرحله بایستی گفت که خان زند در پی ایجاد جنگی فراگیر با عثمانی‌ها نبود و قصد مستقیمی نیز برای تسلط بر بغداد نداشته است. برخلاف عملکرد کریم‌خان در کردستان که با هدف حضور پایدار صورت نگرفت، توجه و تمرکز خان در منطقهٔ بصره از گونهٔ دیگری بود. با مقدمات و علل و عوامل ذکر شده و در حالی که سفیری نیز از طرف دربار ایران به عثمانی اعزام شده بود تا ناراضیاتی ایران از عملکرد پاشای بغداد و حاکم بصره را اعلام نماید (ورهرام، ۱۳۶۶: ۲۱۸)، نیروهای ایران با تدارکات لازم، خود را به حواشی بصره رسانده بودند. نیروهای زندیه به فرماندهی صادق‌خان زند در سال ۱۱۸۹ق با عبور از خوزستان و گذر از اروندرود، خود را به بصره رساندند. تصرف شهر با دشواری‌های زیادی همراه بود، به ویژه اینکه برخی قبایل منطقه مانند بنی منتفق با کمک انگلیسی‌ها سعی کردند جلوی پیشروی ایرانیان را بگیرند. از طرف عمان نیز کشتی‌هایی به یاری ساکنان بصره آمدند. سپاه کوچکی نیز از بغداد برای کمک، عازم بصره شد. اما با وجود تمامی این موانع به نظر می‌رسد این گروه‌ها توان لازم را برای هماهنگی علیه ایران نداشتند. خوارج عمان پس از ناکامی، ناگزیر از بازگشت شدند.

سپاه بغداد به قدری ناامید و ناتوان بود که هرگز به بصره نرسید و در یک درگیری محدود، شکست خورد. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۷۱-۳۷۲) بالاخره ساکنان بصره که نزدیک یک سال بود تحت فشار و مضایق اقتصادی قرار گرفته بودند، تن به تسلیم سپردند. سلیمان پاشا، حاکم شهر، کلاتر بصره، شیخ درویش، را به نزد صادق خان فرستاد و در ۲۸ صفر سال ۱۱۹۰ق شهر به تصرف سپاهیان ایران درآمد. (بری، ۱۳۸۱: ۲۶۵) بصره تا سال ۱۱۹۳ق یعنی مرگ کریم خان در اختیار ایران بود، اما با آغاز درگیری‌های داخلی در شیراز و شروع جنگ قدرت، بصره بدون جنگ، مجدداً به تصرف عثمانی درآمد.

نکته حائز اهمیت در خصوص تصرف بصره این نکته است که آیا کریم خان از تسلط بر بصره به مقاصد مورد نظر خود دست یافت؟ آیا کریم خان در پی تسلط بر تمامی شهرهای بین‌النهرین بود؟ آیا هدف او دور ساختن سپاهیان خود از پایتخت بود تا مانع جدال و مشارکت آنها در دسته‌بندی‌های جاننشینی باشد؟ و در آخر اینکه آیا اقدامات نظامی وی در این منطقه، مبتنی بر آگاهی بود و برحسب ضرورت و یا مقطعی به این کار دست زد؟ به نظر می‌رسد برای دریافت بخشی از پاسخ چنین سؤالاتی تحلیل وضعیت داخلی و بین‌المللی عثمانی‌ها، راهگشا باشد.

واکنش عثمانی‌ها: نابسامانی داخلی و گرفتاری‌های بین‌المللی

به نظر می‌رسد موقعیت عثمانی‌ها و واکنش آنها به دربار ایران، تحت تأثیر عوامل خاصی قرار داشت. در این ایام عثمانی‌ها با روزهای اقتدار خود فاصله چشمگیری داشتند و احتمالاً این تنزل شرایط از چشمان کریم خان زنده پنهان نمانده بود. شاید بتوان شرایط عثمانی‌ها را راجع به مسائل مرزی با ایران در این دوره، تحت تأثیر سه موقعیت، بیان نمود:

۱. ناپایداری و فرسودگی ساختار قدرت داخلی عثمان‌ها.
۲. تنزل اقتدار سیاسی و نظامی عثمانی‌ها در عرصه بین‌المللی به نفع افزایش قدرت و نفوذ کشورهایمانند روسیه که به شدت چشم طمع بر بخش‌های وسیعی از قلمرو عثمانی داشتند.
۳. گسست سازمان‌یافته بین قدرت مرکزی با حاکمان ایالات و ولایات و شکل‌گیری قدرت‌های نیمه‌مستقل، تحت عنوان ممالیک در این مناطق که در نهایت به رفتار و اعمال خودسرانه‌ای منجر می‌شد که البته دربار استانبول قادر به کنترل پیامدهای آن نبود.

از لحاظ ساختار درونی، به نظر می‌رسد عثمانی‌ها گرفتار درگیری‌های داخلی و اعمال قدرت جناح‌ها و گروه‌های موجود در رأس حاکمیت و علی‌الخصوص مطالبات بیش از حد ینی‌چری‌ها بودند. جابه‌جایی‌های مکرر سلاطین که معمولاً با توطئه همراه بود، از نابسامانی شرایط داخلی حکایت می‌کرد. دسته‌بندی‌های مبتنی بر منافع سیاسی یا مادی، فضا را بیشتر تیره و آلوده می‌ساخت. ینی‌چری‌ها که اساس اقتدار و هیبت نظامی عثمانی بودند، خود به عامل بحران‌زا تبدیل شدند، کار آنها تمرّد و سرکشی و تجاوز به جان و ناموس مردم بود و در امور سیاسی نیز به شدت دخالت می‌کردند. سلاطین نیز بیشتر از امور سلطنت فاصله گرفته و در حرمسرا اقامت داشتند. به همین دلیل، کارها به صدراعظم و حرمسرا واگذار شده بود. (احمد یاقی، ۱۳۷۹: ۸۴) علاوه بر موارد مذکور، خرید و فروش مقامات دولتی، اشاعه فساد و رشوه، همه نیروهای دولتی را تحت تأثیر خود قرار داده بود. (باربر، ۱۳۸۲: ۱۰۷) ظاهراً سه سلطان عثمانی (عثمان سوم ۱۱۶۸ق و مصطفی سوم ۱۱۷۱ق و عبدالحمید اول ۱۱۸۷ق) که در دوره کریم‌خان به قدرت رسیدند، عناصر توانمند و مقتدری نبودند و این مسئله بیش از گذشته فضای داخلی

دربار را به خود مشغول می‌داشت. (همان: ۱۰۴) با چنین شرایطی به نظر می‌رسد سلاطین و درباریان عثمانی بیش از هر چیزی از جنگ گریزان باشند و تمایلی به درگیری‌های گسترده نداشته باشند؛ زیرا ترجیح آنها بر این بود که بتوانند شرایط داخلی را برای خود مطمئن سازند. علاوه بر این، از نیروهای نظامی خود نیز اطمینان نداشتند. براساس همین رویکرد بود که علی‌رغم فضای پریشان داخلی ایران در دورهٔ پس از مرگ نادر تا برآمدن کریم‌خان زند، عثمانی‌ها برخلاف دوره‌های پیشین، در بی‌تحركی کامل به سر می‌بردند. (شاه، ۱۳۷۰: ۴۲۵ و هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۸۰) به هر صورت این مسئله تنزل اقتدار داخلی عثمانی را نشان می‌داد و همین موضوع، به شدت مسائل مرزی این امپراتوری را تحت تأثیر قرار داد.

دومین نکته که ارتباط نزدیکی با مسائل و مشکلات داخلی عثمانی‌ها داشت و در این ایام به خوبی خود را نشان می‌داد، ناتوانی و ضعف عثمانی‌ها در عرصهٔ منازعات جهانی بود. عثمانی‌ها که تا پیش از این، بخش وسیعی از اروپا را درنوردیده بودند، اکنون توان حفظ موقعیت خود را نیز از دست دادند و امکان حفاظت از منابع خود را نداشتند. به نظر می‌رسد آنها بر موقعیت خود بینش و آگاهی داشتند، به همین لحاظ تلاش خود را مصروف برقراری صلح در تمامی جبهه‌های نبرد نمودند. هر چند گرفتاری اروپا به جنگ‌های هفت ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳م مطابق با ۱۱۷۰-۱۱۷۷ق) تا حدودی در این زمینه به آنها کمک کرد، اما روس‌ها چندان تمایلی به این آرامش نداشتند و در قلمرو عثمانی هدف‌های دیرینهٔ خود را که حاکی از تمایلات توسعه‌طلبانه بود، دنبال می‌کردند. سرانجام فشارهای پدمانهٔ آنها عثمانی‌ها را گرفتار جنگ ویرانگری نمود. کاترین، امپراتور روسیه، در مناطق شمالی دریای سیاه و شرق اروپا منافع خاصی را در نظر داشت و به گونه‌ای عمل نمود که عثمانی‌ها مجبور شدند از سال (۱۷۶۸ تا ۱۷۷۴م

عوامل مؤثر بر مناسبات ایران و عثمانی در دوره زندیه ۱۶۳

(مطابق با ۱۱۸۲-۱۱۸۸ق) گرفتار جنگی وسیع در این عرصه شوند. (بروکلیمان، ۱۳۸۳: ۳۳۳) جنگ پردامنه عثمانی‌ها با روس‌ها نه تنها ثمری برای آنها نداشت، بلکه پس از تخریب و ویرانی فراوان، سرانجام با انعقاد قراردادی موسوم به «کوچک قینارجه» در سال ۱۱۸۸ق بخش‌هایی از قلمرو خود را نیز از دست دادند. (شاه، ۱۳۷۰: ۴۳۲) این جنگ‌ها قدرت عثمانی‌ها را به شدت کاهش داد و امکان تحرک نظامی آنها را محدود ساخت.

نکته سوم که تحت تأثیر هردو موضوع پیشین قرار داشت. ایجاد گسست در ارتباط سازمان‌یافته دربار عثمانی با حکام ایالات دوردست بود. این حکام از گرفتاری‌های دربار عثمانی بهره‌جسته و برای خود خزانه‌ها، لشکرها و تشکیلات اداری مستقلی ایجاد کردند و در واقع به‌رغم شناسایی ظاهری اقتدار سلطان، مستقل از حکومت مرکزی عمل می‌کردند. (همان: ۴۳۶) منطقه عراق که در زمره مکان‌های دور از دسترس بود، همانند مناطقی مثل مصر و شام از این موقعیت استفاده کرده و به سوی رفتارهای مستقل پیش رفتند. در بغداد حسن‌پاشا سلسله‌ای پایه‌گذاری کرد که در طول قرن هیجدهم حکومت را در دست داشت و هدف آنها بریدن از باب عالی و استقرار حکومت مستقل بود. کلیه کوشش‌های باب عالی برای خلع سلاح این سلسله با شکست مواجه شد و پاشاهای منصوب از طرف باب عالی بیش از دو ماه نمی‌توانستند در بغداد حکومت کنند. (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۱۴) به هر حال، پیش آمدن چنین گسستی در ارتباطات سازمان‌یافته حکومتی، بین حکام ایالات و دربار عثمانی، تبعات خود را در رفتارهای خودسرانه بروز می‌داد. در عراق نیز فضای عمومی معاصر کریم‌خان متأثر از شرایط کلی عثمانی بود. عمرپاشا که با یک کودتا در بغداد به قدرت رسیده بود، دربار عثمانی را مجاب کرد تا او را به عنوان پاشای بغداد به رسمیت بشناسد. دوره حاکمیت او ضعیف، همراه با منازعات قبیله‌ای و سقوط اعتبار حکومتی بود. (همزلی، ۱۳۷۸: ۲۸۴)

به هر صورت، شرایط عمومی عثمانی‌ها بیشتر متأثر از نکات مطرح شده بود و رفتار و اعمال حکام عراق نیز به دور از این ویژگی‌ها نبود. به نظر می‌رسد تصمیم‌گیری و اقدامات نظامی کریم‌خان در مرزهای عثمانی نیز با علم و آگاهی از این شرایط، شکل گرفته باشد. در نامه‌ای که کریم‌خان برای محمد درویش‌پاشا، صدراعظم عثمانی، ارسال می‌کند، نشان می‌دهد که خان زند بر مسائل مرزی و عملکرد پاشای بغداد، تسلط کافی داشته است. (ورهام، ۱۳۶۶: ۲۱۷) اقدامات کریم‌خان علیه عثمانی‌ها منحصر به سال‌های ۱۱۸۸ق به بعد می‌باشد و این مربوط به دوره‌ای است که عثمانی‌ها در جنگ با روس‌ها توان نظامی خود را از دست داده بودند و پس از انعقاد قراردادی تحقیرآمیز، در شرایط نامساعدی به سر می‌بردند. کریم‌خان پیش از آغاز درگیری‌ها، سفرایی به بغداد و پس از آن به استانبول فرستاده بود. به همین لحاظ، اطلاعات این فرستادگان می‌توانست دیدگاه او را در خصوص جایگاه و موقعیت عثمانی‌ها تکمیل نماید. به همین دلیل هم بود که وی به عثمانی‌ها پیغام داد که سر عمرپاشا، والی بغداد، را می‌خواهد و بعداً تقاضای خود را افزود و بصره را نیز خواستار شد. این جرأت کریم‌خان، آن هم در سال‌های پیری، نشان از آگاهی او از شرایط عثمانی‌ها و همچنین ناتوانی عمرپاشا و تزلزل موقعیت او داشت. فرستاده عثمانی محمد وهبی/فندی زمانی که به شیراز آمد، بصره در محاصره نیروهای ایران قرار داشت و دربار ایران با بی‌اعتنایی و دست خالی او را بازگرداند. در گلشن مراد در این زمینه آمده است:

مجملاً بعد از سه ماه که محمد وهبی افندی مقیم کعبه دربار عز و جلال، و از جمله شرفاندوزان لقای خدیو بلند اقامت و از زمره حاشیه‌نشینان محفل خلد مثال بود، از کارگزاران دولت، مستدعی حصول اذن معاودت شد و قبل از انشای حرکت مراجعت، از وکلای دولت با عظمت، در خصوص عفو تقصیرات عمرپاشا و تسکین شعله غیظ و خشم

عوامل مؤثر بر مناسبات ایران و عثمانی در دوره زندیه ۱۶۵

خاطر گیتی‌گشا، زبان عجز و ضراعت گشوده، ملتسمی او صورت قبول نیافت. (غفاری

کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۳۵)

بنابراین عثمانی‌ها به ناچار برای خروج از این شرایط، نیروی نه چندان مطمئنی را به طرف عراق عزیزت دادند، اما به نظر می‌رسد این نیروی نظامی، نه برای رویارویی با ایران، بلکه برای کنار گذاشتن عمرپاشا، والی بغداد، این مسیر را طی کرد. تنها اقدام مؤثر نیروی اعزامی، قتل عمرپاشا و جانشینی مصطفی پاشا بود. اما وی نیز تحت تأثیر همان شرایط پیشین، سعی کرد جایگاه مستقلی برای خود سازماندهی کند و کمک اندک وی برای رهایی بصره از محاصره، با شکست مواجه شد و عملاً کاری از پیش نبرد. بنابراین عثمانی‌ها و پاشای بغداد در این دوره، از رویارویی جدی با حکومت مرکزی ایران، ناتوان بودند و خان زند با بهره‌گیری از این فرصت، اقدامات نظامی خود را در منطقه بصره دنبال نمود.

اما درک این نکته که آیا کریم‌خان قصد تصرف کامل عراق را داشت، علی‌رغم ذکری که در برخی منابع در این خصوص آمده است، اندکی بعید می‌نماید. در تاریخ گیتی‌گشا آمده است: «الغرض از ظهور این‌گونه امور، بحر زخار قهاری در جوش و دریای خونخوار سخط قهرمانی در خروش آوردند. تدمیر عمرپاشا و تسخیر ام البلاد بصره و دارالسلام بغداد و سایر ولایات تابعه او را پیشنهاد همت والا فرمودند». (موسوی نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۸۳)

به نظر می‌رسد هدف اساسی کریم‌خان، معطوف به بصره بود؛ زیرا پس از تصرف این شهر، در حالی که شرایط برای پیشروی بیشتر مهیا بود، اما تحرکی در این عرصه صورت نگرفت و کریم‌خان که در اواخر عمر خود بود، نمی‌خواست بیش از این، دربار عثمانی را تحریک نماید و به یک جنگ فراگیر با آنها کشیده شود. اما با توجه به فضایی که در عراق جریان داشت و با پایداری که برای تصرف بصره صورت گرفت، نیروهای ایران می‌توانستند مقاصد بیشتری را در عراق دنبال نمایند که این‌گونه نشد.

اما این نکته که آیا تصرف بصره دستاوردی برای کریم‌خان داشت یا خیر؟ نوشته کلانتر فارس، خلاف این را نشان می‌دهد. او جنگ بصره را باعث اتلاف نیروهای نظامی و صدمات اقتصادی به کشور دانسته است و اعتقاد دارد این جنگ، هیچ دستاورد اساسی‌ای برای ایران نداشت. او می‌نویسد:

... قبل از فوت، وکیل - طاب ثراه - عادات را تغییر داده به ارتکاب امور چندی پرداخت که شایان شأن او نبود. تا آن روز، ندیده بودیم که از او این قسم امور سر بزند، نظر به آنکه به ممالکی که متصرف بود قناعت کرده، زیاده‌روی منظور نداشت و از شیراز مادام حیات حرکت نمی‌نمود. اولاً تسخیر بصره را بدون جهت پیشنهاد خاطر ساخته، مبلغ‌ها ضرر به خود و از بابت عراق و فارس از تعیین ملازم و جزایری و تدارک قشون رسید و آن خود سهل است، تخمیناً به قدر ده هزار نفر کشته شدند و مطلق فایده نداشت و بالاخره از حزن و اندوه و غم و غصه بصره، جان خود را باخت. (کلانتر، ۱۳۶۲: ۶۷)

بایستی این گفته را تأیید کرد و به این نتیجه رسید که استقرار کوتاه‌مدت در بصره، تغییری جدی در سازوکار جغرافیای سیاسی و تجاری منطقه پدید نیاورد و باعث استقرار بلندمدت نفوذ ایران در جنوب بین‌النهرین نشد. شاید بتوان گفت دستاوردهای این نبرد کوتاه‌مدت بیشتر کسب موقعیت بود. به لحاظ بی‌حرمتی‌هایی که عمرپاشا در حق کریم‌خان اعمال کرده بود، این اقدام نظامی، التیامی بر آن محسوب می‌شد. اما مرگ کریم‌خان و تخلیه زود هنگام بصره و منازعاتی که بر سر قدرت، بین جانشینان خان زند آغاز شد، امکان هر گونه بهره‌مندی را از بین برد. بنابراین، صدمات وارد شده به ایران، ظاهراً بیش از منافع آن بود.

نکته آخر اینکه آیا مطابق با گفته سرجان مالکم، کریم‌خان برای دور ساختن

نظامیان از دربار و ایجاد اشتغال برای آنها به این کار دست زد؟ او می‌نویسد:

باید گفت که لشکر فرستادن وی به مملکت عثمانی به جهت محافظت رفاه و آرامی ملک ایران بود. به این معنی که کسانی را که احتمال می‌رفت که از وجودشان خللی در

عوامل مؤثر بر مناسبات ایران و عثمانی در دوره زندیه ۱۶۷

آسایش خلق حادث شود، به کاری فرستاده، در خارج ملک مشغول ساخت تا اهالی ملک از دست تطاول ایشان مصون باشند و چون این قصد کرد، بهانه خوبی آغاز نهاد تا این کارها در نظرها جلوه دهد. (مالکوم، ۱۳۸۲: ۵۳۲)

بایستی ادعان نمود که هر چند نمی‌توان کاملاً با این نگرش همراه بود، اما دور از ذهن نخواهد بود که چنین تصویری شکل بگیرد. احتمالاً اگر این دیدگاه مورد توجه بوده باشد، در زمره اولویت‌های خان زند نبوده است، اما می‌توانسته است به عنوان برنامه‌های جنبی به آن نگریسته شود. همان‌گونه که اشاره شد، این حمله در سال‌های پایانی عمر کریم‌خان صورت گرفت و نظامیان زندیه نیز مدتی بود که در اقدام نظامی جدی شرکت نکرده بودند. در عین حال کریم‌خان، قدرت خود را از دل یک منازعه فراگیر بین بازماندگان و حاشیه‌نشینان نادرشاه به دست آورده بود، اکنون نیز می‌دانست آن شرایط همچنان به قوت خود باقی است. او به این مسئله واقف بود که نظامیان به لحاظ نقش مهمی که در حمایت از عناصر رقیب دارند، بهتر است از مرکز حکومتی دور باشند و یا حداقل حضور کم‌رنگ‌تری داشته باشند. با این تحلیل، شاید بتوان گفت که خان زند در کنار اهدافی که در تصرف بصره دنبال می‌کرد، نیم‌نگاهی نیز به این برنامه داشته است.

نتیجه

کریم‌خان زند از درون یک شرایط نابسامان داخلی به قدرت رسید. وصول او به حاکمیت سیاسی، ناشی از شرایط پیش آمده و توانمندی‌های شخصی بود. تمرکز سیاسی او بیشتر در مناطق مرکزی و جنوبی کشور بود. اما دورنمای اعمال حاکمیتش تا قفقاز نیز امتداد می‌یافت. از ویژگی‌های بارز دوران حکومت او، کم‌تحركی در عرصه برون مرزی بود. شاید این مسئله ناشی از فضای عمومی کشور و مناطق اطراف بوده باشد. واگذاری خراسان به بازماندگان افشاریه، او را از برخورد با ازبکان و افغان‌ها به دور

می‌داشت. در مرزهای شرقی نیز از کرمان فراتر نرفت. در منطقه شمالی، روس‌ها هنوز به صورت جدی وارد محدوده جغرافیایی ایران نشده بودند، اما در محدوده جنوب و غرب کشور، شرایط، اندکی متفاوت بود. نگاه او به مسائل موجود خلیج فارس نمی‌توانست با بی‌تفاوتی همراه باشد. ایفای نقش مثبت و آگاهانه در این منطقه، از ویژگی‌های اساسی رفتار سیاسی او است. حضور قبایل مختلف در اطراف خلیج فارس و فعالیت کمپانی‌های خارجی که هر کدام در پی دستیابی به حداکثر منافع بودند، خان زند را به این نتیجه رساند که به طور یقینی این محدوده وسیع، بخشی از قلمرو جغرافیایی ایران است؛ پس سزاوارتر از سایرین، حاکم مرکزی ایران است که قدرت حکومتی را در ورای این خرده‌قدرت‌ها در این منطقه اعمال نماید. در پیش گرفتن چنین رفتاری، به ناچار، او را با مسئله بصره و رشد جایگاه تجاری آن به ضرر بنادر ایران، روبه‌رو ساخت. به همین لحاظ کریم‌خان بخش پایانی عمر خود را معطوف به امور غربی ایران نمود. همچون اعمال یک سیاست آگاهانه در خلیج فارس، به نظر می‌رسد در مناطق غربی نیز با مطالعه شرایط و آگاهی از موقعیت و توانمندی عثمانی‌ها و جایگاه پاشای بغداد، سیاست نظامی خود را تنظیم کرد. تهدید بغداد، از مرزهای غربی و پیشروی جدی در منطقه بصره، حاصل این آگاهی است. اما آنچه در این فرایند نصیب او شد، فقدان بهره‌مندی از این اقدام گسترده نظامی بود. مرگ کریم‌خان و عدم پی‌گیری سیاست‌های او در این منطقه، عملاً دستاوردهای فعالیت‌های او را کم‌رنگ ساخت.

منابع

- آصف (رستم الحکما)، محمدهاشم، (۱۳۵۲)، *رستم التواریخ*، ج دوم، تهران: سپهر.
- احمد یاقی، اسماعیل، (۱۳۷۹)، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه رسول جعفریان، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان، (۱۳۷۷)، *جهانگشای نادری*، به اهتمام عبدالله انوار، تهران: علمی و فرهنگی.
- اسدیپور، حمید، (۱۳۸۷)، *تاریخ اقتصادی و سیاسی خلیج فارس در عصر افشاریه و زندیه*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- امین، عبدالامیر، (۱۳۶۷)، *منافع انگلیسی‌ها در خلیج فارس (تجاری - سیاسی) از ابتدا تا پایان قرن هیجدهم*، ترجمه علی میرسعید قاضی، تهران: زرین.
- باربر، نوئل، (۱۳۸۲)، *فرمانروایان شاخ زرین (از سلیمان قانونی تا آتاتورک)*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: قطره.
- بروکلمان، کارل، (۱۳۸۳)، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ترجمه هادی جزایری، تهران: علمی و فرهنگی.
- پری، جان، (۱۳۸۱)، *کریم‌خان زند*، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: آسونه.
- پتر، آوری و دیگران، *تاریخ ایران کمبریج دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه* (۱۳۸۷)، ترجمه مرتضی ثاقبفر، تهران: جامی.
- رجبی، پرویز، (۱۳۸۳)، *کریم‌خان زند و زمان او*، تهران: ندا.
- رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۰)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
- شوا، استانفورد جی، (۱۳۷۰)، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ج ۱، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد: معاونت فرهنگی استان قدس رضوی.
- شعبانی، رضا، (۱۳۶۵)، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، ج ۱، تهران: بی‌نا.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن، (۱۳۶۹)، *گلشن مراد*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران: زرین.
- کلاتر، میرزا محمد، (۱۳۶۲)، *روزنامه کلاتر فارس*، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری.
- لسان‌الملک سپهر، محمدتقی، (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ*، ج ۱، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- لوتسکی، ولادیمیر باراسوویچ، (۱۳۷۹)، *تاریخ جدید کشورهای عربی*، ترجمه رفیع رفیعی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مالکوم، سرجان، (۱۳۸۲)، *تاریخ کامل ایران*، چ سوم، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: دنیای کتاب.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، (۱۳۶۲)، *مجمع التواریخ*، تصحیح عباس اقبال، تهران: ستایی.
- مروی وزیر مرو، محمد کاظم، (۱۳۷۴)، *عالم آرای نادری*، ج ۱، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی.

۱۷۰ فصلنامه تاریخ روابط خارجی

- موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق، (۱۳۶۳)، *تاریخ گیتی‌گشای*، چ دوم، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- نوابی، عبدالحسین، (۱۳۷۰)، *ایران و جهان*، ج ۱، چ سوم، تهران: هما.
- _____، (۱۳۷۶)، *کریم‌خان زند*، تهران: امیرکبیر.
- نیبور، کارستن، (۱۳۵۴)، *سفرنامه*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: توکا.
- وادالا، ر.، (۲۵۳۶)، *خلیج فارس در عصر استعمار*، ترجمه شفیع جوادی، تهران: سحاب کتاب.
- واله قزوینی، محمدیوسف، (۱۳۸۲)، *خلد برین*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وثوقی، محمد باقر، (۱۳۸۴)، *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*، تهران: سمت.
- ورهرام، غلامرضا، (۱۳۶۶)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زندیه*، تهران: معین.
- ویلسون، سرآرنولد، (۱۳۶۶)، *خلیج فارس*، چ دوم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- همزلی لانگریگ، استیون، (۱۳۷۸)، *تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عراق*، ترجمه اسدالله توکلی و محمدرضا مصباحی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- هنوی، جونس، (۱۳۷۷)، *زنگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۶۴)، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر.